



مسئولیت متن و شکل بدوش نویسنده مضمون میباشد، عقیده نویسنده لزوماً نظر افغان جرمن آنلاين نمی باشد



۲۰۲۴/۰۵/۰۷

صبورالله سیاسنگ

پرونده ناپدید

(میر اکبر خیبر)

قسمت نهم

"سازمان انقلابی اردو"

(شاخه پنهان GRU با چندین نام در افغانستان؟)

1. جنرال عبدالقادر (خاطرات سیاسی: در گفتگو با دکتور پرویز آرزو / 2014)

من در آن زمان [1959 یا 1960] فعالیت‌های سیاسی خود را شروع کرده بودم. کار سیاسی با قوای زره‌دار در همان‌جا شروع شد. /.../ چهار پنج نفر در قوای هوایی بودیم و دیدگاه‌های ما نزدیک بود. می‌نشستیم و صحبت می‌کردیم. آن صحبت‌ها بعداً به ایجاد هسته‌یی در قوای هوایی و تشکیل "سازمان جوانان انقلابی اردو" انجامید. من در رأس آن بودم. گاهی با صاحب‌منصب‌هایی از قوای چهار زره‌دار صحبت می‌کردیم. ابتدا هدف از نشست‌های ما صحبت عمومی پیرامون مسایل افغانستان بود. اکبر از پنجشیر، خان‌محمد از جنوبی، یعقوب از جبل‌السراج و اکرم از فراه اولین کسانی بودند که با هم می‌نشستیم و صحبت می‌کردیم. /.../ کم‌کم تعداد ما به هفتاد هشتاد نفر رسید. در بگرام تبدیل به یک نیرو شده بودیم. وظیفه داشتیم در بین همسک‌ها کار کنیم. فعالیت‌های ما جدی شده بود. سازمان خود را "سازمان جوانان انقلابی اردو" نام نهادیم. بر آن شدیم که رهبر سیاسی و شناخته شده پیدا کنیم. (برگ‌های 56 و 57)

مدتی پیش از هفت ثور عبدالحمید محتاط در بین ما درز انداخت. او می‌خواست رهبری گروه بگرام را به دست بگیرد. اکبر و یعقوب با او رفتند. پس از هفت ثور اکبر نزد آمد. به او گفتم: تو به خود خیانت کردی. گفت: حالا چه کنم؟ گفتم: فعلاً برو در خانه بمان. تا وقتی به تو خبر ندهم از خانه بیرون نشو. او با یعقوب و پنج نفر دیگر به طرف قندز و بدخشان رفت. برادر حفیظ الله امین والی قندز و نماینده امین در آن سمت شده بود. او آن هفت نفر را گرفت و کشت. (برگ 59)

در جستجوی رهبر سیاسی بودیم. سازمان جوانان انقلابی اردو را من رهبری می‌کردم. تعداد ما کم بود. راز میان خود ما بود. برنامه ما این بود که هر کسی را که جذب می‌کنیم، باید بین همسک‌های خود کار کند. مثلاً اگر انجنیری به ما می‌پیوست، انتظار ما این بود که با انجنیرهایی که از شوروی برمی‌گشتند کار کند و ببیند چه عقیده دارند. شصت

د پاپو شمیره: له 1 تر 3

افغان جرمن آنلاين په درنښت تاسو همکاري ته رابولي. په دغه پته له مور سره اړيکه ټينگه کړئ maqalat@afghan-german.de يادونه: دليکنی دليکنيزی بنی پازوالي دليکوال په غاړه ده، هيله من يو خپله ليکنه له راليرلو مخکي په خیر و لولی

نفر انجنیر از شوروی باز گشتند و ما به این باور بودیم که همه آن‌ها باید به ما پیوندند. یکی از کسانی که گاهی رازهای خود را به او می‌گفتمید عبدالحمید محتاط بود. محتاط و پاچا گل وفادار از افسران قوای هوایی بودند. محتاط از طریق پاچاگل وفادار با داوود ارتباط داشت. (برگ 66)

در اولین نشست، پیش ازین‌که برای ما نان بیاورند و دسترخوان بیندازند، من گپ را شروع کردم و گفتم: آقای کارمل! ما نظامی‌ها به سیاست وارد نیستیم و نمی‌فهمیم. شما در بدو تأسیس حزب با جناح دیگری که حالا در سخنرانی‌های خود آن را "خلق" می‌گویید، متحد بودید. حالا خود را جدا می‌دانید و آن‌ها را جدا. طوری که معلوم می‌شود، آرمان شما یکی است. شما هم به شوروی و نظام سوسیالیستی باور دارید و آن‌ها هم شوروی را الگوی خود می‌دانند. علتی که شما را جدا کرده چیست؟ ما نظامی‌ها نمی‌دانیم که شما خوب هستید یا آن‌ها خوب هستند. صریح باید با شما گپ بزنیم و از شما بشنویم. کارمل گفت: "آقای افسر! بین ما اصلاً یک اختلاف جزئی روی مسایل تخنیکی موجود است. ما هم عقیده و هم جهت هستیم". (برگ 135)

برداشت من از روز اول تا روز آخر در مورد کارمل تغییر نکرد. او آدمی بود اهل شعار. شوروی را هم با شعار بازی داده بود. در عمل کاری نمی‌کرد. وقتی کسی به گپی معتقد است و شعار می‌دهد، برای عملی کردن دیدگاه‌ها و شعارهایش باید بکوشد. کارمل این توانایی را نداشت و نقشش را تمثیل می‌کرد. /.../ آدمی بود کاملاً از جامعه بی‌خبر. جامعه افغانستان را در محدوده کابل می‌شناخت. اگر در زمینه شناخت تاریخی جامعه مطالعه داشت، در سطح تیوری بود. قابلیت تطبیق عملی را نداشت. خودخواه و جاهطلب بود. سمپاتی‌هایی که نسبت به او موجود بود، تصنعی بودند. کسانی که به کارمل سمپاتی داشتند یا او را نمی‌شناختند یا مثل خود او بودند. کارمل خط سیاسی و سیاستی که بتواند جامعه را رهبری کند، نداشت. اگر از دل هم بود در عمل نبود. باز تکرار می‌کنم: آدم باید برای عملی کردن اندیشه خود بکوشد. کارمل می‌خواست تیوری او توسط دیگران پیاده شود و افتخارش به او برسد. کوشش می‌کرد چیزی که می‌گوید یا آرزویی که دارد توسط دیگران در عمل پیاده شود، ولی به نام او ختم شود. (برگ‌های 137 و 139)

از ترمکی هم پرسیدم: چه چیز شما را از هم جدا می‌کند؟ مسکو رهبر هر دوی شماست و هر دو معتقد به مارکسیزم لنینیزم هستید. در آغاز هم یک حزب واحد بودید، حالا چرا از هم جدا هستید؟ ترمکی هم عین گپ کارمل را گفت: ما هم عقیده بودیم و هستیم و بعضی مسایل جزئی ما را از هم جدا کرده است. « (برگ 143)

تفاوت ما با ترمکی و امین و کارمل وسعت نظر ما در شرایط بود. عقربه روشنفکری ما گاهی به شرق می‌زد و گاهی به غرب. به همین خاطر هم بود که ما احتمالاً مورد توجه همه نیروهای شوروی بودیم. اما بیشتر با وزارت دفاع ارتباط داشتیم. چون مشاورین ما از آن وزارت بودند.

همان‌طور که چند بار یادآوری کردم دو شاخه قدرت در شوروی با مسایل افغانستان سروکار داشت. کمیته مرکزی حزب کمونیست شوروی و KGB با پرچمی‌ها ارتباط داشت و وزارت داخله و دفاع با خلقی‌ها. KGB صلاحیت مداخله در کار وزارت دفاع و داخله را نداشت. و من اگر مسئله‌ی بوده، زیر کنترل وزارت دفاع بودم. « (برگ 208)

Vladimir Snegirev & Valery Samunian .2

قادر جنگجوی آرمانی نبود. از ترمکی و کارمل که زندگی را از آوان جوانی وقف سیاست کرده بودند، فرق داشت و راه دیگری را می‌پیمود. با شماری از افسران افغان برای آموزش خلبانی در اتحاد شوروی پذیرفته شده بود. هنگام برگشت شان، سازمان جوانان انقلابی اردو از افسران همفکر ارتش تشکیل شده بود: از آغاز پی‌ریزی در 1963، هفت عضو هم‌سطح - بدون رهبر - بودند. این گروه برنامه، مراسم و عضویت نداشت. اعضا در باره شیوه‌های بهبود اجتماعی و عصری‌سازی بحث‌های طولانی داشتند و به چگونگی برون‌رفت از عقب‌ماندگی افغانستان می‌اندیشیدند.

این سازمان چندین سال پس از تأسیس خویش، از جناح‌های خلق و پرچم آگاهی یافتند، اما نتوانستند دریابند که چه چیزی آنان را از یکدیگر دور می‌دارد. اهداف پاکیزه و مترقی حزب دموکراتیک خلق افغانستان با اهداف سازمان انقلابی جوانان اردو هم‌خوانی داشت؛ ولی خلقی‌ها و پرچمی‌ها دشمنان آشتی‌ناپذیر بودند.

رفقای قادر، او را فرستادند تا دریابد که ریشه کشاکش چیست. اعضای پرچم، مهمانی بزرگی برپا کردند. با فراخ‌دلی برایش شراب و کباب آوردند و خواستند افسران به مقامات حزب بپیوندند. قادر پرسید: چرا با یکدیگر می‌جنگید؟ کارمل پاسخ داد: این مسئله تکنیکی است و با گذشت زمان، غبار فرو خواهد نشست. قادر گفت: در این‌صورت، چشم‌براه می‌مانیم تا شما یکی شوید.

قادر که خاصاً تعلیمات خوب ندیده، طبیعتاً کارانداز زرنگ، هوشمند و از نگاه سیاسی محتاط بود. معمولاً اهدافش را با شکیبایی به دست می‌آورد. هنگامی که سازمان جوانان انقلابی اردو دارای زیادتیر از 100 عضو شده بود، یکی از نمایندگان وفادار داوود نزدش آمد و گفت که داوود خواستار دیدارش است. اندیشه کودتا برای براندازی سلطنت مطلقه در افغانستان پخته شده بود، البته با یک کمبود خیلی مهم: پشتی‌بانی ارتش. وجهه نظامی قادر عاملی بود که او و سازمانش را به صحنه آورد. در آغاز، این خلبان در طریق حمایت از داوود احتیاط می‌کرد. وقتی به وی وعده داد که سرنگونی سلطنت راه را برای سوسیالیزم هموار می‌سازد، قادر زود خوش‌بین شد و رفقایش را به ارزش برنامه محمد داوود قناعت داد. (Virus A, New York Press, October 2012, pp. 36- 38)

Alexander Lyakhovsky .3

دوشادوش حزب دموکراتیک خلق افغانستان، سازمان زیرزمینی مستقلی به نام "جبهه کمونیست‌های افغانستان" - به رهبری سرهنگ عبدالقادر - ایجاد گردید. این سازمان در کار با افسران ارتش نقش سازنده داشت و اعضایش در سرنگونی پادشاه افغانستان نیز نقش مهمی بازی کرده بودند. (برگ 44، جلد نخست، "طوفان در افغانستان"، ترجمه عزیز آریان‌فر / 1998)

بقیه دارد

4. عبدالصمد ازهر

د پانو شمیره: له 3 تر 3

افغان جرمن آنلاين په درنښت تاسو همکارۍ ته رابولي. په دغه پته له مور سره اړیکه ټينګه کړئ maqalat@afghan-german.de یادونه: دلیکنې د لیکنیزې بڼې پازوالي د لیکوال په غاړه ده، هبله من یو خپله لیکنه له رالیولو مخکې په خیر و لولئ